



Irano-Islamic Research in Politics, Vol.2, No1, 112-139.

 [20.1001.1.28212088.1402.2.1.3.0](https://doi.org/10.1001.1.28212088.1402.2.1.3.0)

The Position of Grand Judge in the Abbasid Era¹

abolfazl razavi²

yaghoob maleki moghadam³

Abstract

With the Sassanids coming to the fore and applying the new policy of unity of religion and government for the first time in Iran, Zoroastrian clerics became important not only in religious matters but also in the administration of state and army affairs. He was the highest-ranking Zoroastrian cleric in the Sassanid era of chaplains, and in addition to addressing religious issues, he also dealt with legal and political issues. One of the most important and, of course, the most sensitive functions of chaplains in this era, as the intellectual representative of the Sassanid government, was to institutionalize the policy of the integration of religion and state into the state and society, as well as to legitimize the Sassanid religious state. Grand judge in the Abbasid era, like the chaplain of the Sassanid era, exerted influence in politics and society. Grand judge in the Abbasid era had the same function as chaplains in the Sassanid era in establishing stability and security in the Abbasid realm, as well as establishing justice and resolving disputes. This article asks the main question: Was there a relation between the position and function of the chaplains of the Sassanid era and the grand judge of the Abbasid era? Explores the function and position of grand judge in the Abbasid era. The achievement of the research indicates that grand judge had an important place in the Abbasid era not only in judicial affairs but also in political and administrative matters, but his most important function was to legitimize the Abbasid caliphate against religious differences and votes..

Keywords: Sassanids, Clergy, Chaplains, Abbasids, Grand Judge

¹ . Received: 2023/01/29; Accepted: 2023/03/11; Printed: 14/04/2023

² . associate professor groupe History, kharazmi University, tehran, iran. (Corresponding Author) razavi_edu@yahoo.com

³ . Master of History of Islam, Faculty of Literature and Humanities, kharazmi University, tehran,iran malekyaghoobi@gmail.com



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال دوم، شماره اول (پیاپی پنجم)، بهار ۱۴۰۲، ۱۱۲-۱۳۹.

جایگاه قاضی القضاات در عصر عباسی (با نگاهی به جایگاه موبد موبدان دوره ساسانیان)^۱

ابوالفضل رضوی^۲
مالک یعقوبی مقدم^۳

چکیده

با شکل‌گیری حکومت ساسانیان و به‌کارگیری سیاست جدید اتحاد دین و دولت برای نخستین بار در ایران، روحانیون زرتشتی، نه تنها در امور دینی بلکه در اداره امور کشوری و لشکری نقش بارزی پیدا کردند. بالاترین مقام روحانیون زرتشتی در عصر ساسانی موبدان موبد بود؛ او علاوه بر رسیدگی به مسائل دینی به مسائل حقوقی و سیاسی نیز رسیدگی می‌کرد. یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین کارکرد موبدان موبد در این عصر، به عنوان نماینده فکری حکومت ساسانیان، نهادینه کردن سیاست تلفیق دین و دولت در حکومت و جامعه و نیز مشروعیت بخشیدن به دولت دینی ساسانیان بود. قاضی‌القضاات در عصر عباسی نیز مانند موبد موبدان عهد ساسانی، در سیاست و جامعه اعمال نفوذ می‌کرد. قاضی‌القضاات در عصر عباسی در ایجاد ثبات و امنیت در قلمرو عباسی و نیز برقراری عدالت و رفع اختلاف‌ها، کارکردی مانند موبدان موبد در عصر ساسانی داشت. این نوشتار با طرح این سؤال اصلی که میان جایگاه و کارکرد موبد موبدان عصر ساسانی و قاضی‌القضاات عهد عباسی چه نسبی وجود داشت؟ به بررسی کارکرد و جایگاه قاضی‌القضاات در عصر عباسی می‌پردازد. دستاورد تحقیق حاکی از این است که قاضی‌القضاات در عصر عباسی همانند موبد موبدان در عصر ساسانی، نه تنها در امور قضائی بلکه در امور سیاسی و اداری جایگاه مهمی داشت، اما مهم‌ترین کارکرد او، مشروعیت بخشیدن به دستگاه خلافت عباسی در مقابل اختلافات مذهبی و تشتت آرای موجود بود.

واژگان کلیدی: ساسانیان، روحانیون، موبدان موبد، عباسیان، قاضی‌القضاات..

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۰؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۲/۱/۲۵

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزم، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) lrazavi_edu@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد، تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران malekyaghoobi@gmail.com

مقدمه

جابه‌جایی قدرت از یک طبقه به طبقه دیگر با یک سری تغییرات اساسی و بنیادین همراه است تا هم بتواند به انتقال قدرت جنبه رسمی دهد و هم با ایجاد تغییرات اساسی، مواضع خود نسبت به حکومت قبل از خود و نیز عملکردهای آن در قبال امور سیاسی و اداری کشور را نشان دهد. این روند در واقع شیوه معمول حکومت‌ها در طول تاریخ بوده است، به این ترتیب که حکومت نوبنیادی که بر سر کار می‌آید سعی داشت به هر شیوه‌ای که هست به تخریب حکومت قبل از خود و نیز عملکردهای آن در زمینه سیاست داخلی و خارجی بپردازد. شکل‌گیری خلافت عباسیان هم از این قاعده مستثنا نیست. در واقع سیاستی که آنها در قبال خلافت اموی در پیش گرفتند هم خارج از این محور نبود. شکل‌گیری خلافت عباسیان با سیاست تساهل و تسامح نسبت به ادیان و اقوام مختلف همراه بود که این شیوه می‌توانست روند خلافت اسلامی را تغییر دهد. عباسیان به واسطه داعیان خود که در خراسان بودند، با ایرانیان تعامل و آشنایی داشتند؛ به همین سبب، از عناصر ایرانی و نیز سازمان‌های اداری عهد ساسانی برای اداره خلافت خود بهره جستند. تکوین خلافت عباسی با تأثیرپذیری از تمدن ایرانی، در روند حکومتی خویش با دو تغییر عمده؛ یکی انتقال پایتخت از دمشق به کوفه و دیگری پدید آوردن منصب وزارت برای نخستین بار در جهان اسلام همراه بود. بعد از پیروزی سپاهیان عباسی بر امویان و قبل از بیعت با «ابوالعباس سفاح» به عنوان خلیفه، منصب وزارت که از مناصب ایرانی قدیم است، به کار گرفته شد. هنگامی که ابوالعباس نظام وزارت را پذیرفت، به تحول حکومت و گرایش‌های آن به سوی تمرکزگرایی و توزیع قدرت احترام گذاشت. این کار به تشویق ایرانی‌ها انجام شد. آنان ابوسلمه خلال را وزیر آل محمد خواندند. در دوران ابوسلمه، قدرت وزیر به شکل روشن مشخص نبود. با اینکه او را وزیر می‌نامیدند، اما از قدرت و اختیارات کامل در همه دیوان برخوردار نبود و اختیارات وزیر مشخص نبود. در این عهد، منصب نوبنیاد دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد که همانا منصب قاضی‌القضاة بود. این منصب که به نظر می‌رسد از مقام موبدان موبد عهد ساسانی اقتباس شده است، با توجه به عملکردی که در زمینه ایجاد ثبات و

امنیت در داخل کشور و نیز حل دعاوی و اختلافات بین مذاهب و اقوام مختلف داشت، به چنان مرتبه‌ای رسید که در همه امور کشور مداخله می‌کرد. حکومت ساسانی با ایدئولوژی دینی بر سر کار آمد؛ ایده‌ای که تا آن زمان برای حکومت‌های ایران باستان مسئله‌ای نادر بوده است. در جهت همین ایده بود که طبقه روحانی در این عصر بیش از گذشته به تکاپو افتاد. سیاستی که شاهان ساسانی در پیش گرفتند یعنی اتحاد دین و دولت، در واقع مسئولیت روحانیون را که وظیفه اصلی آنها تبلیغ دین بود، بیشتر می‌کرد. مهم‌ترین وظیفه طبقه روحانی و در رأس آنها موبدان موبد در این عصر، حمایت از نهادینه کردن سیاست شاهان ساسانی بود (تفضلی، ۱۳۷۰، ۷۲۲).

خلافت عباسیان نیز با رویکرد ایدئولوژیک بر سر کار آمد؛ در این زمان نیز فقهای جهان اسلام و در رأس آنها قاضی القضاة با حمایت از شخص خلیفه و دستگاه خلافت، به دفاع از حکومت جدید پرداختند و سعی در مشروعیت بخشیدن به حکومت آنها کردند. بنابراین در این دو عصر، دو مقام عمده دینی یعنی موبد موبدان و قاضی القضاة در اداره امور دینی و قضائی و حتی سیاسی کشور نقش تقریباً مشابهی می‌کردند. مهم‌ترین عملکرد آنها در عصر خود که موجبات ثبات و تداوم بیشتر حکومت‌ها را به همراه داشت، اقدام آنها به عنوان نماینده دین، یعنی مشروعیت بخشیدن به حکومت زمان خود بود. در این جهت، پژوهش حاضر با تأکید بر مقام موبدان موبد به بررسی کارکرد و جایگاه قاضی القضاة در عصر عباسی می‌پردازد.

از مشکلاتی که در این پژوهش با آن مواجه بوده است، فقدان منبع مستقل و خاص در باب مقام قاضی القضاة و نیز موبدان موبد است. نقش اساسی که قاضی القضاة در امور اداری و سیاسی این عصر ایفا می‌کرد و نیز اهمیتی که در ایجاد ثبات و امنیت و نیز مشروعیت دادن به خلافت عباسی داشت از توجه قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، به همین جهت هدف از این پژوهش بررسی و تحلیل این نوع ساختار خلافت عباسیان است که ساختار اجرایی و اداری حکومت عباسی نیز در برهه‌ای از عصر خود تحت تأثیر آن قرار داشت.

در خصوص پیشینه تحقیق باید به مقاله محمدحسین ساکت با عنوان: «سازمان قاضی القضاة در جهان اسلام» اشاره کرد. ساکت در این مقاله به بررسی مختصر نهاد قضا از عصر پیامبر(ص) تا عصر عباسی پرداخته و در ادامه به سازمان قاضی القضاة و عملکرد آن در عصر عباسی می‌پردازد. مقاله دیگر تحت عنوان «منصب قاضی القضاة» نوشته عباس علی تفضلی است. در این مقاله پس از اشاره کوتاه به پیشینه منصب قاضی القضاة به بررسی تعدادی از قاضی القضاة‌های سرزمین‌های اسلامی پرداخته است. مقالاتی در باب نظام قضائی و نیز دادگستری در ایران پس از اسلام توسط محققانی نوشته شده است، از جمله: مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی تحولات و کارکرد نهاد قضائی در سده‌های آغازین اسلام» به تألیف ابوطالب سلطانیان و «تحولات دیوان قضائی و تأثیر آن بر جایگاه و وضعیت قضاة از اوایل خلافت عباسی تا تسلط آل بویه بر بغداد» تألیف فهیمه فرهمندپور، سیداحمدرضا خضری و محبوبه فرخندزاده یا «تمدن اسلامی و سازمان قضائی آن» نوشته سید مصطفی محقق داماد، «دادگستری در ایران از صدر اسلام تا آغاز مشروطیت» نوشته محیط طباطبایی و «نظام قضائی در ایران پس از اسلام» نوشته سید حسن امین که چندان با موضوع این مقاله مرتبط نیستند. از این حیث، بررسی جایگاه و کارکرد قاضی القضاة در عهد عباسی و نسبت آن با نقش و جایگاه موبد موبدان ضروری به نظر می‌رسد.

چارچوب نظری

روی کار آمدن عباسیان توأم با دیدگاه تسامح و تساهل نسبت به اقوام، مذاهب و سایر اندیشه‌های کلامی بوده است. به همین جهت عباسیان مظاهر تمدنی قبل از خود به خصوص ایران عهد ساسانی را برای اداره بهتر حکومت خود به خدمت گرفتند. عباسیان که با تکیه بر ایرانیان به خلافت رسیدند در طول حکومت خود به خصوص عهد اول عباسی، متأثر از سازمان اداری و سیاسی ایران عهد ساسانی بودند. به نظر می‌رسد که اوج تأثیرپذیری دستگاه خلافت عباسیان از ایران عهد ساسانی در زمان خلافت هارون الرشید رخ داد و آن تأسیس سازمان قاضی القضاة بوده است. نهاد قاضی القضاة که شکل اسلامی شده موبدان موبد ایران ساسانی است؛ نقش مهمی را در

نهادینه کردن مبانی اسلامی، اجرای عدالت و حل دعاوی و اختلافات داشته است.

قاضی القضاة علاوه بر کارکردهای مؤثری که در نهاد قضاوت داشته است، نقش مهمی را در مشروعیت بخشیدن به خلافت عباسی داشته است. و شاید بتوان گفت نهادی که توانسته است مبانی اساسی خلافت عباسیان را در بدنه جامعه اسلامی نهادینه کند، نهاد قاضی القضاة بوده است. قاضی القضاة هم در زمان اوج خلافت عباسیان و هم زمانی که قدرت سیاسی دستگاه خلافت به وسیله حکومت‌های ایرانی به چالش کشیده شد، سعی در مشروعیت بخشیدن به خلافت عباسیان داشته است. در این زمان افراد برجسته‌ای همچون قاضی ابویوسف و ماوردی با ارائه نظریاتی در راستای مبانی خلافت عباسیان مشروعیت خلافت عباسیان را نهادینه کردند. در واقع می‌توان گفت از دلایل اساسی تداوم خلافت عباسیان نیز سازمان قاضی القضاة بوده است.

جایگاه موبد موبدان در عصر ساسانی

پایه‌گذاری سیاست اتحاد دین و دولت در ایران قبل از اسلام به اردشیر بابکان پایه‌گذار دولت ساسانی نسبت داده شد. گمان رایج این است که پادشاهان اولیه ساسانی اعتقاد دینی راسخ داشته‌اند و اصلاحاتی صورت داده‌اند که به تغییرات عمیقی در خصلت دین زرتشتی انجامید. مهم‌ترین تحول جدید در دین زرتشتی اوایل دوره ساسانی که تأثیر عمیقی هم بر الهیات و هم بر تکالیف زرتشتی گذاشت، نوع نگرش به آن دین به صورت نظامی کمابیش یکپارچه از عقاید و شعائر بود که یک تشکیلات دینی سلسله‌مراتبی، قابل مقایسه با تشکیلات کلیسای مسیحی، از آن حمایت می‌کرد. این تحولات عمدتاً بر نحوه تفکر سیاست‌مداران و دین‌مداران رده‌بالا درباره دین خود و نحوه ارائه آن اثر گذاشت (سرخوش کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲، ۸). عموم مردم مغان را مقدس شمرده احترام می‌کردند. امور عامه خلق بر طبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان ترتیب و تمشیت می‌گرفت و مخصوصاً در دعاوی اشخاص دقت می‌کردند و با نهایت مواظبت جریان واقعه را مدنظر

گرفته، فتوا می‌دادند و ظاهراً هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمی‌دانسته‌اند، مگر اینکه به تصدیق مغبی رسیده باشد (کریستن سن، ۱۳۷۵، ۱۷۶). عامل اجرای این سیاست یعنی اتحاد دین و دولت، از زمان اردشیر به بعد موبدی به نام کرتیر بود که در مدت سلطنت شش پادشاه از اردشیر یکم تا نرسه می‌زیست (تفضلی، ۱۳۷۰، ۷۲۱).

او در کتیبه خود در کعبه زرتشت ذکر کرده است که در زمان شاپور یکم (زمان پادشاهی از ۲۴۱ تا سال ۲۷۱ میلادی) دومین شاهنشاه ساسانی، به سمت رئیس بزرگ همه روحانیون موبدان موبد سراسر کشور منصوب شده است. شاپور نسبت به ادیان و مذاهب و افکار خارجی تسامح داشت؛ انتشار مانویت در قلمرو ساسانی که اثر دیرپایی داشت، مدیون همین روحیه تسامح بود که بی‌تردید مورد تأیید کرتیر نبود (تفضلی، ۱۳۷۰، ۷۲۸). هر مزد یکم نیز نسبت به مانی نظر تأیید و مساعدت داشت و او را یک‌چند در دستگرد بابل، در کاخ خویش، از تعقیب مخالفان پناه داد. وی نسبت به کرتیر دشمن مانی، هم علاقه نشان داد و حتی با اعطای کلاه و کمر که نشانه‌های اشرافیت بود، به این موبد پرشور و متعصب، او را در ردیف بزرگان عصر درآورد (زرین کوب، ۱۳۶۴، ۴۳۵). به نظر می‌رسد که قدرت واقعی کرتیر از زمان بهرام یکم آغاز می‌شود (تفضلی، ۱۳۷۰، ۷۲۹). کرتیر که از دشمنان سرسخت مانی بود، سرانجام سبب زندانی شدن و مرگ او در سال (۷۲۶ میلادی)، در دوران پادشاهی بهرام یکم شد. تعقیب و آزار مانویان از اقدامات بعدی او بود که تا پایان دوران بهرام سوم ادامه داشت. او در زمان بهرام دوم، به قدرت بسیاری دست یافت. از سوی او آزار بسیاری بر پیروان آیین‌های جهود، مانوی، ترسای و بودایی رفت. کرتیر در زمان همین پادشاه بود که جایگاه داور داوران یا قاضی‌القضاة را نیز به دست آورد. او همچنین آموزشگاه‌هایی را برای پرورش روحانیان، زرتشتی ساخت (زرین کوب، ۱۳۶۴، ۴۳۶).

در ایران باستان پادشاهان این امتیاز را داشتند که برای نشان دادن دستاوردهای خود چه در زمینه سیاست داخلی و چه خارجی به نوشتن کتیبه اقدام کنند و اقدامات درخشان خود را بر آنان حک کنند. باقی ماندن کتیبه‌هایی از کرتیر در کنار پادشاهان قدرتمند ساسانی از قدرت و موقعیت او

حکایت دارد. باید دانست که کرتیر این کتیبه (کتیبه کرتیر در کعبه زرتشت) را به مناسبت وقایع مبارک و شکوهمند ارتقا به درجه روحانی موبدان موبد و قاضی کل مملکت و همچنین انتصاب به سمت سرپرستی کل معبد آنهایتا نوشته است. از طرف دیگر این ارتقا درجه با مبارزات مذهبی آغاز سلطنت بهرام دوم نیز ارتباط نزدیک دارد (سامی، ۱۳۴۲، ۵۴).

می‌توان گفت که نوشتن کتیبه از طرف کرتیر بیشتر به سبب اقدامات و مبارزات مذهبی او بود؛ درواقع حک کردن اقدامات خود بر روی کتیبه، نوعی نمایش قدرت از جانب بزرگ‌ترین مقام روحانی آن زمان است. از آنجایی که امتیاز حک کردن کتیبه در عصر ساسانی مختص به شاهان ساسانی بود؛ نوشتن کتیبه توسط کرتیر نشان از قدرت و نفوذ فراوان وی در آن دوران بوده است. شاید تاریخ مبارزه‌های مذهبی آن روزگار بتواند مفهوم‌های بسیاری از رویدادها را نه تنها در زمینه ایدئولوژی^۱، بلکه در کارهای سیاسی نیز روشن سازد (لوکونین، ۱۳۸۴، ۱۱۲). در آن روزگار دو شخص سمت و جهت رویدادها را در زمینه ایدئولوژی در کشور روشن می‌کردند. یکی از آن دو، کرتیر دارای عنوان پرمطراق «مری دینی» شاهنشاه، موبدان موبد و رئیس دادگاه عالی کشور و دیگری، مانی، آورنده آیین نو بود. کرتیر اتحاد متشکل موبدان و هیربدان سراسر کشور، پول و زمین‌های متعلق به آتشکده‌ها را در اختیار داشت و شاهنشاه ایران و همه سنت‌های گذشته و آیین کهن که وی آن را «زنده کرد و از نارستی‌ها و ناپاکی‌ها منزّه داشت» پشتیبان او بودند. مانی نیز به تعصب پیروان آموزش‌های خویش و سادگی و آسان بودن اجرای این آموزش‌ها و جاذبه اعتقاد به «خدای یگانه با نام‌های گوناگون» تکیه داشت. بازرگانان و برخی از بزرگان و زمانی؛ شاهنشاه ایران پشتیبان مانی بودند (لوکونین، ۱۳۸۴، ۱۱۲ / ۱۱۳). این دو آیین پاد آوازی از تمامی مبارزه‌های فکری و اندیشه‌ای (ایدئولوژیک) آن روزگار بود. اگر آیین کرتیر درواقع به «تکیه‌گاه تاج و تخت» بدل گشت، آیین مانی آواره و رانده شد و در آن زمان بر همه جای افریقای شمالی تا چین گسترده شد و چندی نگذشت که شکل «اعتراض مذهبی» به خود گرفت و به منزله یک رشته از قیام‌ها و شورش‌های

1. Ideology

مردم علیه «جور و بیداد در جهان» از جمله به پرچم پیکار با جور و بیداد فتوای بدل گشت (لوکونین، ۱۳۸۴، ۱۱۳).

برخی همچون «کلاروس شیپمان»^۱ معتقد است که دین زرتشتی در زمان بهرام دوم و در نتیجه فعالیت کرتیر، دینی دولتی شده است. (شیپمان، ۱۳۸۳، ۱۰۲/۱۰۳). این سخن هرچند هم قابل تأیید نباشد ولی به قدرت روحانیون و موبدان موبد اشاره دارد که به عنوان نماینده فکری و مری دینی شاه و عامل مهم مشروعیت بخشیدن به حکومت ساسانی ایفای نقش می کرد. این نکته که به کرتیر اجازه داده شده بود چهار کتیبه درباره خدمات‌های خویش به دین و دولت در جایی که پیش‌تر تنها مخصوص پادشاهان ساسانی بود پدید آورد، نموداری روشن از نفوذ اوست (لوکونین، ۱۳۸۴، ۱۷۵). کرتیر در زمره بزرگان درآمد که پس از خاندان شاهی و برجسته‌ترین خاندان‌های کشور از لحاظ اهمیت مقام دوم را دارا بود در واقع پس از شاه، موبدان موبد خردمندترین نوع بشر بود (کریستین سن، ۱۳۸۶، ۱۲۰).

در عصر ساسانی وقتی ولیعهد را انتخاب می کردند، شاهنشاه سه نسخه به خط خود می نوشت و هر یک را به معتمدی می سپارد که یکی از آنها موبدان موبد بود. در نامه تنسر آمده است که: «چون جهان از شاهنشاه بماند موبد موبدان را حاضر کنند و این دو کس دیگر (مهر دیبران - اسپهبد اسپهبدان) جمع شوند و رأی زنند و مهر نبشته‌ها بگیرند تا این سه کس را به کدام فرزند رأی قرار گیرد، اگر رأی موبد موبدان موافق رأی سه‌گانه باشد خلیق را خبر دهند و اگر موبد مخالفت کند هیچ آشکارا نکنند، نه از نبشته‌ها و نه از رأی و قول موبد بشنوند تا موبد تنها با دینداران و زهاد خلوت سازد و به طاعت و زمزم نشیند و واج^۲ خوانند، از این پس آنچه خدای تعالی در دل موبد موبدان افکند به آن اعتماد کنند» (کریستین سن، ۱۳۸۶، ۱۲۲). در واقع اگر در باب انتخاب ولیعهدی توافقی حاصل نمی کردند، رأی موبد موبدان

1. Klaus Shipman

۲ - واج دعایی است که قبل از اجرای بعضی مراسم مذهبی می خوانند و از ابتدا با آواز نرم و پست شروع و به بانگ بلند ختم نمایند (کریستین سن، ۱۳۸۶، ۱۲۲).

قاطع بود. علاوه بر تحکیم پایه‌های سلطنت ساسانی و تقویت مناسبات دین و دولت، اموری از جمله حفظ اموال آتشکده‌ها و نگهداری وجوه جهیزیه و هزینه عروسی دخترانی که در شرایط عقد قرار داشتند بر عهده موبدان بود. طبقات عوام موظف به اطاعت از فتاوی و گفته‌های موبد موبدان بودند، زیرا او مجاز و مأمور طرز اجرای اوامر و نواهی دین بود (موبد رستم شهزادی، ۱۲۲ / ۱۲۱).

قاضی القضا

قاضی القضا به معنی داور داوران، سر داوران، قاضی قاضیان است. قاضی القضا در حکومت اسلامی، بزرگ قاضیان و کسی بود گماشتن و عزل قاضیان به دست او بوده و خود نیز به کار قضا پرداخته است. گسترش سرزمین‌های اسلامی در عصر عباسیان و گوناگونی دعوای حقوقی و کیفری میان مردم خلیفه را بر آن داشت تا به گماردن گروه فراوانی از دادرسان دست یازد اوج تغییر و تحول در دیوان قضا در زمان هارون الرشید اتفاق افتاد و که منصب جدیدی در دیوان قضاوت و نیز ارکان حکومت به نام «قاضی القضا» است. قاضی القضا در کل یک منصب دینی و دنیایی است که بالاترین مقام قضائی حکومت اسلامی نام گرفت.

جایگاه قاضی القضا در عصر عباسی

قرآن مراجعه به دستگاه قضائی اسلامی و اجتناب از رجوع به دستگاه قضائی غیر اسلامی را از شرایط مسلمانی می‌داند. قرآن قضائی را که بر مبنای احکام و دستورات الهی حکم صادر نمی‌کنند گاه فاسق و گاه ظالم و گاه کافر می‌خواند (سوره مائده، ۴۴ / ۴۵ / ۴۶). قضاوت را کار پیامبران می‌داند، چنان که خطاب به داوود می‌گوید «ای داوود ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم پس بحق میان مردم داوری کن» (سوره ص، ۲۶). به همین سبب خلفای عباسی که خود را ادامه‌دهنده حکومت اسلامی زمان پیامبر (ص) می‌دانستند، برای رسیدگی به امر قضاوت نهایت تلاش خود را به کار بستند و در این راه از تمدن ایران ساسانی نیز بهره گرفتند و سازمان قاضی القضا را

برای رسیدگی به این امر اساسی به وجود آوردند. دارنده این منصب توانست در عهد عباسی به بالاترین موقعیت در خلافت عباسیان برسد. با پدید آمدن منصب قاضی القضاة، دستگاه قضائی عصر عباسی مستقل شد و قضاة نسبت به دوره‌های قبل از استقلال بیشتری برخوردار شدند؛ مقام و قدرت آنها به نحوی بالا گرفت که حتی خلفای قدرتمند عباسی چون هارون الرشید و مأمون در مقابل رأی قاضی القضاة سر تسلیم فرو می‌آوردند و به حکم آنها تمکین می‌کردند. خلافت عباسی، بسیاری از سازمان‌های اداری خود را از ایران وام گرفت. در این زمینه تأثیرپذیری از ایرانیان در اوایل خلافت عباسی نمود بارزی داشت. دیوان قضا نیز در عصر اول عباسی رو به تحول نهاد. هنگام فرمان روایی منصور دوانیقی دومین خلیفه دودمان عباسی پایه‌گذار شهر بغداد (۱۳۸-۱۵۸ ه. ق/ ۷۵۵-۷۷۴م)، بیشتر از هر روزگار دیگری زمینه جدایی قوه قضائیه از قوه اجرایی هموار شد (ساکت، ۱۳۷۹، ۵۶). اوج تغییر و تحول در دیوان قضا در زمان خلیفه هارون الرشید اتفاق افتاد و آن پدید آمدن منصب جدید «قاضی القضاة» است. نخستین کسی که به منصب قاضی القضاة رسید، یعقوب بن ابراهیم معروف به قاضی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه است. منصب قاضی القضاة نخست از سوی منصور دوانیقی به فقیه ایرانی تبار، نعمان بن ثابت معروف به ابوحنیفه (متوفی ۱۵۰ ق) پیشنهاد شد و ابوحنیفه از نهایت پارسایی عذر آورد و گفت: «من مردی از عرب نیستم بلکه از موالی ایشانم، سادات عرب به حکم من راضی نشوند. خلیفه گفت: این کار به نسب تعلق ندارد، این را علم باید، گفت: من این کار را نشایم و اندر این قول که گفتم نشایم از دو بیرون نباشد اگر راست گویم خود گفتم که نشایم و اگر دروغ گویم دروغ گوی، قضای مسلمان را نشاید این را گفت و نجات یافتی» (هجویری غزنوی، ۱۳۸۱، ۱۱۴).

در محضر قاضی، عده‌ای از اهل علم در حضور داشتند تا اگر مسائل پیچیده قضائی مطرح شود قاضی از مشاوره ایشان برخوردار گردد. البته هر یک از این فقیهان بنا بر شهرت و اعتبار علمی‌شان در محضر قاضی جایگاهی معین داشتند.^۱

۱. سعدی در اشعاری چنین می‌سراید:

قاضی القضاة به پشتوانه وحیانی بودن شریعت اسلام از خلیفه مستقل بود؛ چنان‌که وقتی خلیفه هارون برای دادخواهی نزد ابویوسف رفت و ابویوسف از او شاهد خواست، خلیفه وزیر خود- فضل بن ربیع- را شاهد گرفت. قاضی ابویوسف گفت: من شهادت کسی را که از تو دستوری می‌گیرد نمی‌پذیرم. (نیشابوری، ۱۳۶۱، ۱۴۰). «موبد موبدان» که در روزگار ساسانیان یک مقام قضائی روحانی بود، با چهره عربی شده «قاضی القضاة» به درون نهاد دادرسی اسلام راه یافت. واژه پارسی (موبد) همان واژه پهلوی (مغوپت) است که از دو بخش «مغ» (روحانی زردشتی) به‌علاوه پسوند «پت» یا «بد» (دارنده) ساخته شده است (خلف تبریزی، ۲۰۴۸). در عصر ساسانی در مقابل وزرگ فرماندار که ریاست امور کشوری و لشکری را بر عهده داشت یک رئیس عالی مذهبی وجود داشت که او را موبد موبدان می‌نامیدند. اخذ تصمیم درباره مسائل مذهبی و حل‌وفصل تمام مسائل سیاسی و مذهبی و فلسفی مربوط به دین زرتشت بر عهده وی بود (تنکابنی، ۱۳۸۳، ۳۳). بیشترین رسالت قاضی القضاة به‌عنوان بالاترین منصب قضائی، رسیدگی به امور دادرسی بود، اما با گسترش امور حکومتی و شرایط نوظهور اجتماعی، کارکردهای غیر قضائی نیز به قاضی القضاة محول شد.

تبیین اندیشه‌ها و کارکردهای قاضی القضاة‌های مشهور عصر عباسی

قاضی ابویوسف

قاضی القضاة که به نظر می‌رسد خود از مقام موبد موبدان ایران عصر ساسانی برآمده است، همانند موبد موبدان، در عهد خلفای عباسی مهم‌ترین وظیفه، یعنی مشروعیت دادن به خلافت عباسی را به‌عنوان یک روحانی و فقیه عالم اسلام بر عهده داشت. یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن اسعد کوفی انصاری؛ در سال ۱۱۳ هـ. ق/ ۷۳۱ م در کوفه به دنیا آمد و در سال

فقیهی کهن جامه‌ای تنگدست در ایوان قاضی به صف برنشت

نگه کرد قاضی در او تیز تیز معرف گشت آستینش که خیز

بدانی که برتر مقام تو نیست فروتر نشین یا برو با بایست

نه هر کس سزاوار باشد به صدر کرامت به فضل است و رتبت به قدر (سعدی، ۱۳۸۸: ۱۸۸).

۱۸۲ هـ. ق / ۷۹۸ م از دنیا رفت. ابویوسف به محضر درس ابوحنیفه حاضر می‌شد و از سخنان او بهره می‌برد (دهخدا، ۱۳۷۲، ۷۱۴). او پیرو مذهب ابوحنیفه یعنی فقه حنفی بود ولی در برخی موارد با امام خود اختلاف داشت (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۵۳۶). در سال ۱۶۶ هـ. ق / ۷۸۲ م قاضی بغداد شد و بعدها در زمان هارون به عنوان سرپرست دستگاه قضائی، نخستین فردی بود که لقب «قاضی القضاة» گرفت (لمبتون، ۱۳۸۹، ۱۱۶). با اینکه بیشتر منابع پدید آمدن منصب قاضی القضاة را در زمان هارون می‌دانند ولی ابوالفرج اصفهانی معتقد است که ابویوسف در زمان خلیفگان هادی و هارون مقام قاضی القضاة را داشت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۸، ۶۲۶).

ابویوسف کتاب «الخراج» را برای راهنمایی خلیفه هارون الرشید نوشت و آن را به او هدیه کرد؛ مقدمه کتاب، یکی از منابع مهم در توسعه ابتدایی این نظریه فقهی است. خود کتاب، راهنمایی اجرایی و اداری است و تا آنجا که از وضعیت تاریخی معینی سخن گفته و راه‌حل‌های خاصی که پیشنهاد می‌کند با کتاب «رساله الصحابه» ابن مقفع شباهت دارد؛ بی‌دلیل و تصادفی نیست که نظریه ابویوسف، درباره امامت، در مجموعه‌ای گرد آید که در درجه اول به وضع مالیات پردازد (لمبتون، ۱۳۸۹، ۱۱۶ / ۱۱۷). خلیفه نه تنها در مسائل دینی، مالی و مانند آن، بلکه در گماردن قضات دیگر استان‌ها و شهرستان‌ها نیز با ابویوسف رایزنی می‌کرد (لمبتون، ۱۳۸۹، ۱۱۶ / ۱۱۷). درواقع می‌شود گفت که هدف ابویوسف در کتاب الخراج، تنها نشان دادن شیوه اداره امپراتوری به حاکم نیست، بلکه نشان دادن مسئولیت او نیز است. این کتاب همچنین تا حدودی اعتراضی است علیه شیوه مرسوم که بیش از آنچه از آن بیرون آید، مخالف آن است. وقتی که ابویوسف مشغول نگارش بود، بیشتر سنت‌های عربی در رهبری، جای خود را به مفاهیم و برداشت‌های جاری در سرزمین‌های فتح‌شده، داده بود. به همین خاطر است که شیوه‌های جدید مالیاتی و همچنین جنبه‌های مختلف حکومتی را به خلیفه معرفی می‌کند و درواقع به‌نوعی ناسخ روش‌های قبلی حکومت‌ها در شیوه گرفتن مالیات و خراج و غیره بود.

زمانی که ابویوسف همت به نگارش کتاب خود می‌کند، «بیعت» دیگر اهمیتی نداشت و ابویوسف هم تلاش نمی‌کرد که حتی از اصل انتخاب دفاع کند. او تنها به یک منبع اقتدار توجه داشت: «انتخاب خدا» که به وسیله آن، خلیفه، جانشین او در روی زمین است. ابویوسف، خلیفه را امیر مؤمنان خطاب می‌کند و معتقد است که با صرف نظر از صفات و شرایط شخصی حاکم، تصاحب و داشتن بالفعل قدرت، شرط لازم و کافی اعمال اقتدار است. او هم مانند اهل حدیث در دوره‌های بعدی، تکلیف مذهبی اطاعت مطلق از قدرت‌های موجود را با احادیثی که منسوب به صحابه و پیامبر(ص) است توجیه می‌کند: «از خدا بترسید و او را اطاعت کنید؛ و اگر حکومت و قدرت بر شما به برده لب‌کلفت کوچک‌سر حبشی داده شد، به فرمان او گوش کنید و از او اطاعت کنید». ابویوسف این حدیث را در کتاب الخراج در دفاع از اطاعت و فرمانبرداری کورکورانه از قدرت حاکم به کار می‌برد (لمبتون، ۱۳۷۴، ۱۱۷-۱۱۹). خلیفه مهم‌ترین عنصر ساختاری در نظام سیاسی قدیم اهل سنت است. نظریه‌های سیاسی سنی بحث از جایگاه خلیفه را از جمله مباحث مهم فقهی تلقی کرده‌اند و نه کلامی؛ در اندیشه اهل سنت، خلیفه، رهبر و ریاست عظمای مسلمانان است که تدبیر مصالح دین و ملت را به عهده دارد (فیرجی، ۱۳۹۱، ۱۰۳).

طبق همین نظر سیاسی اهل سنت در باب امر خلافت است که ابویوسف چنین حدیثی از پیامبر(ص) نقل می‌کند: «هر که خدا را اطاعت کند مرا هم اطاعت می‌کند و هر که از امام اطاعت کند از من اطاعت کرده است. هر که بر من بشورد، بر خدا شوریده است و هر که بر امام بشورد بر من شوریده است» (لمبتون، ۱۳۸۹، ۱۱۹). خلافت در اندیشه سنی مقام و منصبی صرفاً سیاسی و تنفیذی است که به منظور تطبیق حدود شریعت، حفظ مصالح مؤمنان و نبرد با متجاوزان ایجاد شده است. بنابراین، مسئولیت تعلیم دین و تفسیر غامض و اهداف دین از وظایف اصلی خلیفه نیست و آنگاه که علمای اهل سنت مسئولیت حراست دین را به عهده خلیفه می‌نهند، قصدی جزء دفاع از دین و حمایت از اجرای احکام آن در مقابل هرگونه تهدید داخلی و خارجی ندارند (فیرجی، ۱۳۹۱، ۳۴-۳۵). برای حفظ و دفاع از ماهیت منصب خلافت، ابویوسف از بعضی علما هم

چنین نقل می‌کند: «در سنت پیامبر، مدرکی وجود ندارد که به شما اجازه برگرفتن اسلحه در برابر امام دهد» با این وجود، ابویوسف خلیفه را راعی مردم می‌داند و معتقد است که خلیفه در برابر مردم در پیشگاه خدا مورد سؤال قرار می‌گیرد. ابویوسف با قرار دادن اصول یک حکومت درست اسلامی بر سنت خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز به‌طور ضمنی، علیه نظام سلطنتی، به‌جامانده از دوران ساسانی اعتراض می‌کند (لمبتون، ۱۳۸۹، ۱۲۰). بنابراین قاضی ابویوسف در دوران اوج قدرت خلفای عباسی به دفاع از این خلافت برمی‌خیزد. این سخن لمبتون که می‌گوید: ابویوسف با نشان دادن راه درست حکومت در واقع علیه نظام سلطنتی به‌جامانده از دوران ساسانی اعتراض می‌کند نمی‌تواند درست باشد. خلافت عباسی و حکومت ایران ساسانی یک مشخصه بارز داشتند و آن این بود که حکومت را هدیه الهی به پادشاهان و خلفا و آنها را سایه خدا بر روی زمین می‌دانسته‌اند.

اگر در عصر ساسانی و در ابتدای شکل‌گیری این حکومت، بزرگ‌ترین مقام روحانی آن زمان یعنی موبد موبدان و به‌طور مشخص «کرتیر» با اقدامات خود از جمله مبارزه با اقلیت‌های دینی عصر خود به دفاع از حکومت ساسانی می‌پردازد و به عنوان نماینده فکری حکومت ساسانی به مشروعیت‌بخشیدن از این حکومت مبادرت می‌ورزد، در دوران خلافت عباسی این وظیفه را قاضی‌القضاة این عصر یعنی «قاضی ابویوسف» بر عهده دارد. عصر خلافت عباسی نیز همانند ایران عهد ساسانی شاهد وجود فرقه‌های متعدد بود که برخی عَلم مخالفت و اعتراض علیه نظام حاکم را داشتند و در واقع مشروعیت و مقبولیت خلافت عباسی را به حرکت‌های معترضان خود به چالش می‌کشیدند. خلافت عباسی در عصر اول خود از نظر قدرت سیاسی و اداری، دوران آرمانی خود را سپری می‌کرد و خلفای این عصر توانستند اقوام مختلف را زیر یک پرچم گرد آورند، اما از نظر فعالیت‌های فرقه‌ای و کلامی همچنان کشور در اختلاف و انشعاب به سر می‌برد.

بنابراین در این دوران که کشور از نظر قدرت سیاسی متحد و منسجم است، قاضی ابویوسف - که می‌توان گفت بزرگ‌ترین فقیه عصر خویش

است. در برابر تشمت آرا و فرقه‌های مذهبی که دیدگاهی تند و مخالفت آمیز علیه خلافت عباسی و به‌طور واضح‌تر شخص خلیفه داشتند و می‌توانست بسیار مضر باشد، به دفاع از خلافت عباسی برمی‌خیزد و با استفاده از اصول اساسی اسلام و با تأکید بر تعیین الهی خلیفه و نیز راه و روش خلفای راشدین، سعی در توجیه عقلانی وجود ضروری شخص خلیفه به عنوان جانشین خدا بر روی زمین را دارد. یکی از وظایف سنتی حاکم، قضاوت در میان مردم به شمار می‌رفت. این وظیفه را هارون‌الرشید به یحیی بن خالد برمکی، وزیر خود واگذار کرد. ابویوسف از خلیفه می‌خواهد که به خاطر رضای خدا، حداقل هر یک یا دو ماه یا لاقلاً هر سال یک بار در «دارالمظالم» یعنی دیوان عدالت بار عام تشکیل دهد (لمبتون، ۱۳۷۴، ۱۲۰). این رسم یعنی بار عام دادن از مهم‌ترین عملکردهای مثبت ایران عهد ساسانی است که موبد موبدان اجراکننده آن بودند. در این زمینه قاضی ابویوسف نیز از خلیفه جهان اسلام می‌خواهد که برای حفظ وجهه مردمی حکومت خویش، همانند ایران باستان، به این اقدام مبادرت ورزد.

یحیی بن اکثم و احمد بن ابی‌دؤاد

ابومحمد یحیی بن اکثم بن محمّد بن قطن مروزی (۱۵۹ - ۲۴۲ ه. ق)، از فرزندان اکثم بن صیفی تمیمی حکیم عرب صحابی بود. یحیی بن اکثم از عبدالله بن مبارک و سفیان بن عیینه استماع حدیث داشت و ابو عیسی ترمذی از او روایت کرده است (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۴۳۴). علم و آگاهی یحیی بن اکثم در زمان خود بر خاص و عام مشهود بود و کسی پیش مأمون منزلت او را نداشت. او از سوی مأمون به سمت قاضی‌القضاتی رسید (اصفهانی، ۱۳۶۸، ۶۲۲).

در زمان مأمون، یحیی بن اکثم علاوه بر اینکه سمت قاضی‌القضات را داشت در امور مهم مملکت نقش و دخالت بارزی داشت. او مأمور جهاد در جنگ با رومیان بوده است. همه کارهای وزارت و مملکت با مشورت ابن اکثم صورت می‌گرفت. به هر حال، قاضی یحیی بن اکثم در دستگاه خلافت عباسی به بالاترین جایگاه ممکن رسیده بود که خلیفه همه امور مملکت را با

مشورت او انجام می‌داد. ابن ابی‌دواد مذهب اعتزال را از هیاج بن علا سلمی فراگرفت (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۵۸). ابن ندیم می‌گوید: او یکی از دانشمندان معتزلیان بود کار خود را آشکار کردن این مذهب و دفاع از پیروان آن و اهتمام به آن قرار داده بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶، ۳۰۹). وی از شاگردان یحیی بن اکثم بوده است و او ابن ابی‌دواد را به مأمون معرفی کرد و از طرف مأمون به معتصم پیوستگی پیدا کرد و در میان هم‌طرازان خود کسی کریم‌تر و شریف‌تر و با سخاوت‌تر از او نبود (ابن ندیم، ۱۳۶۶، ۳۱۰). احمد بن ابی‌دواد در زمان خلیفگان معتصم و واثق مقام قاضی‌القضاة داشت و علاوه بر داشتن این سمت مهم حکومتی و نظارت بر کار قضاة سراسر امپراتوری، در همه امور مملکت نیز دخالت داشت و امور مهم اعم از کشوری و لشکری را به دست خود اداره می‌کرد. او در این زمان به نهایت قدرت ممکن رسیده بود. به‌طوری که مسعودی می‌آورد: احمد بن ابی‌دواد در آنها نفوذ داشتند و جز برای ایشان کاری انجام نمی‌دادند - به‌خصوص عصر واثق- و به کار ایشان اعتراض نمی‌کردند و همه امور مملکت را به ایشان سپردند (مسعودی، ۱۳۷۴، ۲۷۶). از زمان مأمون خلیفه عباسی که فرقه کلامی معتزله در دستگاه حکومت به رسمیت شناخته شد و شخص مأمون و خلفای بعد از او نیز به تبع آن به حمایت از این فرقه کلامی برخاسته‌اند، فقهای بزرگ معتزلی نیز توانستند در امور حکومت نیز دستی باز داشته باشند، به‌طوری که حتی در بالاترین جایگاه ممکن قرار گرفتند و امور کشوری و لشکری را خود اداره می‌کردند. یحیی بن اکثم در عصر مأمون فرماندهی جنگ با رومیان را بر عهده می‌گیرد یا احمد بن ابی‌دواد فقیه معتزلی در عصر معتصم و واثق خود به اداره امور کشور می‌پردازد و خلفا کمترین نقشی در اداره امور کشور نداشتند.

ابوالحسن ماوردی

وی که از فقیهان برجسته شافعی مذهب معاصر دو تن از خلیفگان عباسی، قادر بالله (۳۸۱ - ۴۲۲ ق) و قائم بالله (۴۲۲ - ۴۶۷ هـ. ق) بود و با فرمانروایان آل‌بویه پیوندی آشکار و نزد آنها جایگاهی والا داشت. ماوردی افزون بر توانمندی در تفسیر و فقه، از تجربه‌ای در کار سیاست و اجتماع و قضاوت نیز بهره داشت؛ آثار مهمی در زمینه فقه سیاسی دارد. ماوردی در

مهم‌ترین اثر خود یعنی کتاب احکام السلطانیه روش فقه مقایسه‌ای را در پیش گرفته و همراه با ذکر دیدگاه‌های مذاهب مختلف در مسائلی که به آنها می‌پردازد. نظریه فقه شافعی را نیز مطرح می‌کند و غالباً همان نظر را برمی‌گزیند و به دفاع یا استدلال به سود آن دست می‌یازد. ماوردی ملقب به «اقتضی القضاة» در سال ۴۲۹ این لقب را گرفت که البته برخی فقها این لقب را به دیده انکار نگریستند (یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ۸۶۱). ماوردی در زمان خلیفه القادر بالله عنوان قاضی القضاة داشت و به درخواست خلیفه کتاب احکام السلطانیه را نوشت که به تعبیر لمبتون: «سندی کلیدی در زمینه تئوری حکومت است که از سوی فقهای قرن پنجم به بعد مورد قبول قرار گرفت و نظریه‌پردازان بعدی پیشرفت چندانی نسبت به آن نداشتند» (لمبتون، ۱۳۸۹، ۱۵۹).

ماوردی سپردن مسئولیت قضاوت را به کسانی جایز می‌داند که شروطی از جمله مرد بودن، عاقل بودن، آزاد بودن، مسلمان بودن، دارای عدالت، سلامتی بینایی و شنوایی و آگاهی از احکام شرع را داشته باشند (ماوردی، ۱۳۹۱، ۱۳۹-۱۴۱). ماوردی یادآور می‌شود که پس از روشن شدن شروط لازم، سپردن این سمت تنها در صورتی جایز است که امام به برخورداری شخص از آن‌ها آگاهی داشته باشد، چه این آگاهی از شناخت پیشین وی سرچشمه می‌گیرد و چه از رهگذر آزمون حاصل آید؛ پیامبر اسلام (ص)، علی (ع) را به قضاوت یمن گمارد و چون وی را می‌شناخت، آگاهی او را نیازموند و تنها به عنوان توجه دادن او به چگونگی قضاوت به وی چنین سفارش فرمود: «هرگاه دو طرف نزاع نزد تو حضور یافتند به سود یکی داوری مکن مگر هنگامی که سخن آن دیگری را هم بشنوی» (ماوردی، ۱۳۹۱، ۱۴۳-۱۴۴).

با نگرش به عصر خلافت عباسیان، مشاهده می‌شود که بزرگ‌ترین قاضی القضاة‌های این عصر، هر یک علاوه بر رسیدگی به امور قضائی، وظایفی بس مهم را نیز بر عهده داشتند. ماوردی نیز از جمله بزرگ‌ترین قاضی القضاة‌های این عصر است که شاید بتوان گفت در حساس‌ترین دوران خلافت عباسی به دفاع از مشروعیت و مقبولیت این خلافت در برابر

قدرت‌های نوظهور زمان خود برخاسته است. مذاهب اهل سنت قیام علیه حاکم ولو حاکم جبار باشد را قبول ندارند، آنها معتقدند که چندین سال حاکمیت شخص جبار بهتر از یک شب بدون حاکم بودن است. اما از زمان مأمون، دستگاه خلافت شاهد پدید آمدن حکومت‌های بزرگ و کوچک در گوشه و کنار خود بود که برخی از آنها حکم شورش علیه دستگاه خلافت را داشتند. حال خلیفه که از دید بزرگان اهل سنت قیام و شورش علیه او مردود است، چطور باید با این قضیه کنار بیاید؟ آیا این مسئله یعنی پدید آمدن یک حکومت محلی و مستقل علی‌رغم میل دستگاه خلافت، نمی‌توانست مشروعیت خلافت عباسی - که ابویوسف در برابر فرقه‌های مذهبی با تمام تلاش به دفاع از آن برخاست - را خدشه‌دار و کم‌اهمیت جلوه دهد؟ این زمان قدرت دنیوی و حتی در مواردی قدرت معنوی خلیفه به دست حکومت‌هایی همچون صفاریان، غزنویان و آل‌بویه و بعدها سلجوقیان تحلیل رفته است. آنها توانستند بخشی از قلمرو تحت سلطه خلافت عباسی را به تصرف خود در بیاورند. در این زمینه ماوردی امارت را دو گونه می‌داند: «امارت استکفا» و «امارت استیلا». او از این طریق می‌خواهد کارگزاران و دیگر حاملان قدرت را که در اعمال و به کار بستن قدرت خویش، خلیفه را از یاد بردند، در چارچوب حکومت اسلامی بگنجانند (لمبتون، ۱۳۷۴، ۱۷۳).

امارت استکفا امارتی است که امیر منطقه اختیار عمل داشته و وظایف او مشخص بوده است. به نظر ماوردی این امارت منصبی نظامی بود که از سوی خلیفه به افراد واگذار می‌شد و خلیفه طی فرمانی، سرزمین یا منطقه‌ای را با حق حاکمیت بر کلیه ساکنانش می‌سپرد. قرارداد امارت استیلا در محدوده و چارچوب کلی قانون، مسئله پیچیده‌تری بود. این نوع امارت وقتی تحقق یافت که خلیفه، حکم امارت شخصی را که به زور به قدرت رسیده بود، تنفیذ می‌کرد و به این طریق، به قدرت او جنبه قانونی و شرعی می‌داد. در این زمینه ماوردی شرایطی را برای این سمت بیان می‌دارد که یکی از آنها به این گونه بود: هم خلیفه‌ای که چنین مقامی را اعطا می‌کرد و هم امیری که قدرت را به چنگ آورده بود باید منصب امامت را خلافت و جانشینی پیامبر و وظیفه آن را تدبیر امور ملت بدانند تا آنچه در شریعت در رابطه با وظایف

این منصب مقرر شده حفظ شود و حقوقی که از آن ناشی می‌شود تضمین شود (المبتون، ۱۳۷۴، ۱۷۶ و ۱۷۸).

کارکردهای قضائی قاضی القضاة

گماردن و برکنار کردن دادرسان

قاضی القضاة رئیس دادرسان کل کشور به شمار می‌آمد و دیگر دادرسان در سرزمین‌ها و شهرها نماینده او بودند. بدین گونه توانایی و قدرت قاضی القضاة به او این اختیار را می‌داد تا در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی به گماردن و برکنار ساختن دادرسان دست یازد (تنوخی، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۳، ۱۳۶). گاهی لازم بود برای گزینش دادرس از وی آزمون بگیرند. یحیی بن اکثم (متوفی ۲۴۲ هـ. ق/۸۵۷م) به دستور مأمون عباسی (متوفی ۲۱۸ هـ. ق/۸۳۳م) برای گزینش دادرس از میان فقیهان و عالمان در بغداد از آنان آزمون گرفت (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۰۷). در سده‌های آغازین، پیوند قاضی القضاة با دادرسان بغداد از دیدگاه اداری چندان نیرومند نبود تا بتواند آنان را بدون ریزی با خلیفه برکنار کند. گاهی پیش می‌آمد که برخلاف خواست قاضی القضاة و به خاطر خواست مردم، خلیفه قاضی بغداد را خود برمی‌گزید (بغدادی، ۱۳۴۹، ۵۲). در نیمه دوم سده چهارم هجری، مرکز قاضی القضاة از بغداد به شیراز انتقال یافت. قاضی القضاة در دادرسی بغداد برای خود جانشینانی گماشت و قاضی القضاة فارس و عراق نام گرفت. به نوشته ابن مسکویه، عضد الدوله دیلمی در سال ۳۶۹ هـ. ق/۹۷۹م ابوسعید بشر بن حسین را که سالخورده بود و در فارس می‌زیست به قاضی القضاة گماشت. ابوسعید در بغداد چهار نماینده داشت (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ۳۹۹-۴۰۱). خلفا همواره سعی داشتند که در کارهای قاضی القضاة دخالت نکنند اما در بیشتر موارد در این زمینه ناکام بودند.

محاکمه بدعت‌گذاران و طاغیان

قاضی القضاة خود در محاکمه وزیرانی که متهم به همدستی و توطئه بر ضد دولت مرکزی بودند یا کسانی که ادعای خدایی و پیامبری داشتند یا به پیامبران و یاران او دشنام و ناسزا می‌دادند و هر کسی که هدفش به تباهی کشاندن دین و عقیده مردم بود، شرکت می‌جست. احمد بن ابی‌دواد در سال ۲۲۶ هـ. ق/ ۸۴۰ م و در روزگار معتصم هشتمین خلیفه عباسی (متوفی ۲۲۷ هـ. ق/ ۹۳۲ م.) به عنوان قاضی القضاة در محاکمه افشین که متهم به کفر و زندقه بود شرکت جست و او را به دار زدن در دروازه شهر محکوم کرد (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۰۸ - ۱۰۹).

پیمان بیعت با خلیفگان و برکنار سازی آنان

کار فراخوانی گواهان و نگارش نامه برکناری یکی از خلیفگان و بیعت با دیگری بر عهده قاضی القضاة بود. احمد بن ابی‌دواد پس از مرگ واثق، نهمین خلیفه عباسی (متوفی ۲۳۲ هـ. ق/ ۸۴۶ م) کار پیمان بیعت با متوکل عباسی را بر عهده داشت (تنوخی، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۳، ۲۰۶ - ۲۰۷).

خواندن خطبه زناشویی خلفا و امیران

قاضیان به خواندن خطبه زناشویی نیز اقدام می‌کردند. با این همه هرگاه زناشویی به فرزندان خلفا و امیران بستگی می‌یافت شخص قاضی القضاة خواندن خطبه زناشویی را بر عهده داشت. قاضی ابویوسف، قاضی القضاة هارون، در جلسه عقد زناشویی ابراهیم بن عبدالملک صالح با غالیه، دختر هارون الرشید، شرکت جست و با کابینی به ارزش دو میلیون درهم، خطبه عقد آن دو را خواند (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۱۳). در سال ۴۴۸ هـ. ق/ ۱۰۵۶ م ابو عبدالله محمد بن علی دامغانی قاضی القضاة بغداد در جلسه عقد زناشویی القائم بالله، خلیفه عباسی، با خدیجه دختر طغرل بیگ سلجوقی با کابین صد هزار دینار شرکت جست (تنوخی، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۳، ۲۵۲).

سرپرستی سازمان حسبیه

سازمان حسب صلاحیت‌ها و وظایف گوناگونی داشت که امروز سازمان‌ها و اداره‌های تعزیرات حکومتی، بهداشت و بهزیستی، شهرداری و اتحادیه‌های صنعتی و بازرگانی کار آن را انجام می‌دهند. گهگاهی قاضی القضاة سرپرستی سازمان حسب را که بیشتر محتسب بر عهده داشت، در اختیار می‌گرفت. جمال‌الدین عبدالحی بن ادریس حنبلی، قاضی القضاة حنبلیان در بغداد، محتسب بغداد بود. تاج‌الدین عبدالوهاب بن بنت اعز قاضی القضاة شافعیان نیز سرپرستی سازمان حسب مصر را بر عهده داشت (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۱۴).

رسیدگی به مظالم

دیوان مظالم در پوششی گسترده همان کاری را می‌کرد که دیوان عدالت اداری امروز انجام می‌داد. در هر پرونده‌ای که قاضی و محتسب از رسیدگی فرو می‌ماندند، قاضی مظالم به رسیدگی و رأی دادن می‌پرداخت و از این‌رو، قاضی مظالم از قاضی معمولی و محتسب تواناتر بود و صلاحیت قضائی بیشتری داشت. یکی از صلاحیت‌های قضائی قاضی القضاة که بسیار مهم بود، رسیدگی به پرونده‌ها و شکایت‌نامه‌ها در دادگاه یا دیوان مظالم بود (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۱۴ - ۱۱۵).

فتوادادن

از مهم‌ترین وظایف قاضی القضاة در این عصر فتوا دادن بود که می‌توانست مسیر یک جریان یا یک جنبش را تغییر دهد. ابویوسف، قاضی القضاة بغداد در روزگار هارون الرشید، به خواست و پرسش خلیفه در مسائل حقوقی و شرعی فتوا می‌داد. هرگاه مسئله‌ای به منافع و مصالح همگانی بستگی پیدا می‌کرد، قاضی القضاة در آن زمینه فتوا می‌داد. مردم شام از تقی‌الدین سبکی، قاضی القضاة دمشق، درباره نابودی سگان ولگرد فتوا و نظر خواستند (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۱۶ - ۱۱۷). سازمان فتوا نقش برجسته‌ای در زندگانی دینی - اجتماعی مسلمانان بازی می‌کرد.

کارکردهای غیرقضائی قاضی القضاة

پادرمیانی نزد خلیفه یا وزیر

از آنجا که قاضی القضاة از نزدیکان خلیفه بود و نفوذ فراوانی در دربار و نزد قدرت‌مداران و بالاترین منصب قضائی کشور داشت، بسیاری از مردم در مسائل مهم، او را واسطه قرار می‌دادند. هم در بین مردم عادی و هم در میان دولتمردان این روند وجود داشت. رسیدگی به وضع مالی غضب شده، رهاشدن از چنگ اعدام یا زندان، از جمله کارهایی بود که مردم از قاضی القضاة می‌خواستند. به هر حال درخواست‌ها و پیشنهادهای از شخص قاضی و قاضی القضاة در زمینه‌های مختلفی وجود داشت که این مسئله به جایگاه و قدرت علمی و نیز پارسایی قاضی القضاة و نیز قضاة این عصر برمی‌گردد. ابودلف با میانجیگری احمد بن ابی‌دواد معتزلی قاضی القضاة آن روزگار، از کام مرگ و از دست افشین رهایی یافت (تنوخی، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۳، ۲۴۶ - ۲۴۷). البته این راه هم باید افزود که علاوه بر جایگاه علمی و پارسایی قاضی القضاة و نیز قضاة انتخابی او در عصر عباسی که همه بر آن واقف بودند، قاضی القضاة در این عصر بعد از نهادینه‌شدن این سازمان از قدرت سیاسی و نیز اختیارات بیشتری برخوردار شد. در این باره، در بحث مربوط به قاضی القضاة بیشتر پرداخته می‌شود.

سرپرستی حجاج و زائران خانه خدا

با توجه به آگاهی قاضی القضاة در مسائل دینی و فقهی، سرپرستی حجاج و زائران خانه خدا (اماره الحج) از جمله وظایفی بود که به او واگذار می‌شد. در سال ۴۱۲ هـ. ق/۱۰۲۱ م سرپرستی حجاج را بر دوش قاضی القضاة ابو محمد ناصحی نهادند (شبارو، ۱۹۹۲، ۱۱۸).

تدریس در مدرسه‌ها

تدریس در مدرسه‌ها یکی از وظایفی بود که بر عهده دادرسان بود. به خاطر اینکه قاضی القضاة در علوم دینی و فقهی سرآمد عصر خود بود، در

مدرسه‌های بزرگ و معروف آن روزگار به تدریس می‌پرداخت. در بغداد، ابو المعالی عبدالرحمن بن مقبل بن علی واسطی شافعی (متوفی ۶۳۹هـ. ق/۱۲۴۱م) قاضی‌القضات آن روز، در برخی از مدرسه‌ها به تدریس مشغول بود. علاوه بر این قاضی‌القضات کارهای غیر قضائی دیگری چون سرپرستی اوقاف، خواندن نماز آدینه (خطبه)، سرپرستی کارهای پولی و نمایندگی در خزانه مملکتی، رهبری جهاد، همراهی خلیفه در سفر و تشریفات، رایزنی در کارهای دولت و مصالح مردم، نظارت بر اوقاف و دارایی یتیمان را بر عهده داشت (ساکت، ۱۳۷۹، ۷۶ - ۸۰). در جهان اسلام و به‌طور مشخص عهد خلافت عباسیان، شخص قاضی‌القضات عملکرد و وظیفه موبد موبدان عهد ساسانی را به اجرا درمی‌آورد. او به عنوان مشاور خلیفه نه‌تنها در امور دینی و قضائی بلکه در امور سیاسی و اجتماعی هم اعمال نفوذ می‌کرد. قاضی‌القضات بغداد دیوانی داشت که آن را «دیوان قاضی‌القضات» نام داده بودند. کارمندان این دیوان عبارت بودند از: دبیر یا منشی (کاتب)، دربان (حاجب، بواب)، دفتردار (خازن دیوان‌الحکم) و دستیارانش (أعوان، عوان)، مأمور نظم دادگاه (چلواز)، کارمندان اجرایی احکام (عارض‌الاحکام)، گواهان شایسته گواهی (عُدُول)، مترجمان، نویسندگان یا سخن‌رسانان (مُسمِعان)، وکیل و امین قاضی (ابراهیم حسن، ۱۳۹۲، ۱۸۹۹). سازمان قاضی‌القضات در جهان اسلام سه دوران برجسته را پشت سر گذاشته است: عصر یکپارچگی سازمان قاضی‌القضات در روزگار عباسیان، عصر فعالیت آن در روزگار فاطمیان مصر و دوره ایوبیان و مملوکان (ساکت، ۱۳۸۲، ۱۳۹ / ۱۴۳).

بنابراین می‌توان گفت که جایگاه و کارکرد نهاد قاضی‌القضات در زمان عباسیان همانند جایگاه موبد موبدان در عصر ایران ساسانی است. جایگاه و عملکرد این دو مقام در عصر ساسانی و خلافت عباسی منحصر به امور قضائی و دینی حتی سیاسی و اداری نمی‌شد. بلکه حتی در مهم‌ترین امور اجتماعی آن روز نیز نقش بارزی بر عهده داشت. نگهداری وجوه جهیزیه و هزینه عروسی دخترانی که موظف به عقد هستند، بر عهده موبدان بوده است. علاوه بر این اموری از جمله حفظ و نگهداری اموال آتشکده بر عهده موبدان بوده است. هر دو در زمانی، حتی قدرت سیاسی و اداری کشور را بر عهده داشتند. و در زمینه امور قضائی و بر پا کردن رسم با عام در زمانی

ساسانیان و محاکم و مظالم در عصر خلافت عباسی، ایجاد ثبات و برقراری عدالت و نیز حل و فصل دعاوی و اختلافات عملکردی مشابه داشتند. امام مهم‌ترین اقدام موبد موبدان در ایران عصر ساسانی و قاضی القضاة در عصر خلافت عباسی به عنوان مشاوران شاهنشاه و خلیفه، حمایت از حکومت و خلافت و مشروعیت بخشیدن به آن در مقابل اختلاف عقیده و تشتت آرا بوده است.

نتیجه‌گیری

ساسانیان که با سیاست تلفیق دین و دولت بر سر کار آمدند، نیاز داشتند که برای اجرا شدن این سیاست جدید خود، از حمایت طبقه روحانی برخوردار شوند. در صورت حمایت روحانیون از این اقدام هم شاهان ساسانی به سیاست خود جامه عمل می‌پوشاندند و هم با همراه کردن روحانیون با مقاصد و سیاست‌های خود و برخوردار شدن از حمایت آنها، می‌توانستند زمینه مشروعیت بخشیدن به حکومت خود را فراهم کنند. از آنجایی که طبقه روحانی در این عصر مطابق با همین سیاست پیش رفت و توانست در امور سیاسی نیز به جایگاهی والا دست یابد، اهداف شاهان ساسانی نیز به مرحله عمل درآمد و موبد موبدان توانست در مقابل آرای که مخالف دین و سیاست نظام حاکم بود، ایستادگی کند و زمینه رسمی شدن دین زرتشت را در حکومت فراهم کند.

در عصر عباسی که در واقع با نوعی تسامح و تساهل نسبت به اقوام و مذاهب مختلف شروع شد، تشکیلات حکومتی در نتیجه تأثیرپذیری ملل مفتوحه از جمله ایران شکل گرفت. در عصر عباسیان نهاد قضاوت به تبع دیگر نهادها شکل منظم‌تری به خود گرفت و اولین خلیفه عباسی که به نصب قضاة پرداخت منصور عباسی بوده است. تأثیرپذیری از ایرانیان در عهد هارون الرشید به اوج خود رسید و آن ایجاد شدن منصب «قاضی القضاة» بود. این منصب به تأثیرپذیری از مقام موبدان موبد ایران عهد ساسانی بود که رسیدگی به مسائل مذهبی و مسائل پیرامون دین را بر عهده داشت. قاضی القضاة در بسیاری از موارد به بالاترین قدرت سیاسی هم رسیده بود

و خود به اداره امور لشکری و کشوری حکومت می‌پرداخت؛ چنان که افرادی مثل احمد بن ابی‌دواد و یحیی بن اکثم به این درجه رسیده بودند. قاضی‌القضات‌ها با توجه به علمی که داشتند در برخی موارد برای مشروعیت بخشیدن خلافت عباسی دست به قلم شدند. افرادی مثل قاضی ابویوسف -نخستین شخصی بود که به مقام قاضی‌القضاتی رسید- کتاب الخراج را برای راهنمایی هارون‌الرشید در باب مسائل حکومتی می‌نویسد و از شخص خلیفه، زمانی که اصل انتخاب دیگر مطرح نبود و بیعت نیز دیگر اهمیت نداشت، به دفاع برمی‌خیزد. این اقدام او به نظر می‌رسد برای متحدانندن مسلمانان در برابر تشقت آراپی که وجود داشت، بوده است. ابوالحسن ماوردی دیگر قاضی‌القضات معروف این عصر در زمانی که بخشی از قدرت خلیفه بر اثر پدیدارشدن حکومت‌هایی چون غزنویان و آل‌بویه به تحلیل رفته است، به دفاع برمی‌خیزد و سعی در توجیه آن دارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خلکان (۱۳۸۱)، **وفیات الاعیان**، جلد دوم، ترجمه ابن احمد الشجاع السنجری، ارومیه، نشر دانشگاه ارومیه.
۳. اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۶۸)، **اللاغانی**، مترجم محمدحسین مشایخ فریدونی، تهران، علمی و فرهنگی.
۴. بغدادی، خطیب (۱۳۴۹)، **تاریخ بغداد**، جلد یازدهم، قاهره، دار الکتب العلمیه.
۵. بهرامان، فرخ مرد (۱۳۸۳)، **ماتیگان هزار دادستان**، گردآورنده و ترجمه رستم شهزادی، به کوشش مهرانگیز شهزادی، تهران، فروهر.
۶. تفضلی، احمد (۱۳۷۰)، **یک قطره باران، جشن‌نامه زریاب‌خویی**، تهران، تهران، چاپخانه مهارت.
۷. تنکابنی، حمید (۱۳۸۳)، **دیوان‌سالاری در ایران**، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
۸. تنوخی، ابوعلی محسن (۱۹۷۱-۱۹۷۳)، **نشوار المحاضره و اخبار المذاکره**، جلد اول تا چهارم، بیروت، دار صادر.

۹. حسن، ابراهیم حسن (۱۳۹۲)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر بدرقه جاویدان.
۱۰. حموی، یاقوت (۱۳۸۰)، معجم الادب، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد دوم، تهران، نشر صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۰.
۱۱. خلف تبریزی، محمدحسن (بی تا)، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، جلد چهارم.
۱۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، لغت نامه، جلد اول، تهران، نشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)، تاریخ مردم ایران، تهران، نشر امیرکبیر.
۱۴. ساکت، محمدحسن (۱۳۷۹)، سازمان قاضی القضاة در جهان اسلام، مجله دانشکده الهیات و معارف دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۳۷ و ۳۸.
۱۵. ساکت، محمدحسین (۱۳۸۲)، دادرسی در حقوق اسلامی، تهران، نشر میزان.
۱۶. سامی، علی (۱۳۴۲)، تمدن ساسانی، جلد اول، تهران، بینا.
۱۷. سرخوش کرتیس، وستا و سارا استوارت (۱۳۹۲)، پارتیان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر مرکز.
۱۸. سعدی، ابو محمد مصلح الدین بن عبدالله (۱۳۸۸)، بوستان، مصحح عزیز الله علیزاده، تهران، نشر فردوس.
۱۹. شبارو، عصام محمد (۱۹۹۲)، قاضی القضاة فی الاسلام، بیروت، دار النهضة العربیه.
۲۰. شیپمان، کلاروس (۱۳۸۳)، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.
۲۱. فیرحی، داود (۱۳۸۲)، نظام سیاسی و دولت در اسلام، سم.
۲۲. کریستین سن، آرتور (۱۳۷۵)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نشر دنیای کتاب.
۲۳. کریستین سن، آرتور (۱۳۸۶)، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، نشر اساطیر.

۲۴. لمبتون، آن (۱۳۸۹)، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه محمد مهدی فقیهی، نشر شفیع.
۲۵. لوکونین، گریگوریچ ولادیمیر (۱۳۵۰)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. ماوردی، ابوالحسن (۱۳۹۱)، احکام السلطانیه، ترجمه حسین صابری، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۸. الندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۲۶)، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر.
۲۹. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۱)، کشف المحجوب، مصحح ژکوفسکی، تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی